

در برکت صحبت ایشان در او اگر دو جمعیت خاطرش است
داد ملک بار دیگر صحبت او خوش کرد و عمل فرمود
قبول نکرد و گفت مغربی بر که مشغولی صفه آمان
که بکج خافیت بشنند کاهند نند و علم بشنند
دندان سگ و زبان مردم بشنند از دنت و زبان
حرف گیران رسیده ملک گفت هر آینه ما را خردمند
کافی بودی که تدبیر مملکت را بشاید گفت ای ملک نشان
خردمندی بسزا این نیت که باین کار هاتن در ندمند شعر
همای بر همه مرغان از آن شرف دارد که استخوان
خورد و جان و پنی از او سیه کوش را گفتند ترا صحبت
از چه اختیار افتاد گفت از فضل صیدش میخورد و از شرف

در پناه دولت او می نشینم گفت اکنون که بطل جایش
در آمدی و بشکر نقش اعراف کردی چرا نزدیکتر نیایی تا
حاصانت در آورد و از بندگان خود شمارد گفت
همچنان از بطش این نیتم شعر اگر صد سال که بر آتش
فروزند اگر یکدم در او افتد بسوزد حکما گفته اند که آتولون
طبع پادشاهان بر خرد باید بود باشد که بسلامی بر خند
و بدشامی خلعت دهند و گفته اند ظرافت بسیار هنر
ندیانت و عیب حکیمان است تو بر سر قدر خویش
باشش و وقار بازمی و ظرافت بندگیان بگذار
کای یکی از رفیقان شکایت روزگار نامساعد روز
من آورد که کفایت اندک دارم و خیال بسیار